

عقل دارای سربازان و یاران و قوای مدرکه است که آنچه عقل به آنها امر کند نافرمانی نمی‌کنند، و آنها به امر عقل عمل می‌کنند، و اینکه امر عقل به قوا و مشاعر و امثال آنها بدون مهلت و خودداری از عقل است. و فعل آن قوا و مشاعر همان طور که به خود آنها به طور حقیقی نسبت داده می‌شود به عقل نیز به طور حقیقی و بدون مجاز نسبت داده می‌شود بدون اینکه یکی از این دو انتساب (نسبت به قوا - نسبت به عقل) «مجازی و غیر حقیقی باشد و بدون اینکه دو گانگی و یا تعدّد نسبت، وجود داشته باشد. بلکه فعل قوا بدون اینکه در حیثیت نیز تعدّدی باشد فعل عقل می‌باشد، مثلاً رؤیت، فعل و کار حسّ باصره است و همان دیدن از جهت اینکه فعل باصره است فعل عقل نیز می‌باشد؛ لکن در مرتبه قوه‌ی باصره، نه در مرتبه‌ی عالیه، بلکه در مرتبه‌ی عالیه‌اش فعل. خاصّ عقل است زیرا مرتبه‌ی عالیه عبارت از تعقل است یعنی درك اشیاء، مجرد از پوشش‌های ماده و اندازه و حدود و شکل داشتن می‌باشد.

با ملاحظه‌ی عقل و سربازانش دانسته می‌شود که فاعل در هر فعلی، عالی باشد یا دانی خدای تعالی است، لکن برای هر فعلی مباشر مخصوصی است که فعل به او نسبت داده می‌شود، و نیز به اعتبار تشأن و ظهور فعل به وسیله يك فاعل مشخص به خداوند هم نسبت داده می‌شود و برای این فاعل مشخص بر اعتبار مرتبه‌ی مخصوص به خود او فعل مخصوصی است که به غیر او نسبت داده نمی‌شود، پس عقل مظهر خدای تعالی است در مرتبه‌ی مخصوص، و نفس مظهر ملك الموت، و قوا و مشاعر مظاهر ملائکه و رسولان است. پس قوه‌ی باصره مانند فرشته، مباشر بیرون آوردن صورت‌ها از موادّ است. و نفس مانند ملك الموت است که صورت‌های مجرد از حدود و تشکّل‌های خاص را با مقدار و اندازه‌ی آن از موادّ بیرون آورد.

و عقل مانند خدا کلیّات را از صورتها انتزاع می‌کند با اینکه انتزاع اوّلیه نیز فعل عقل است به واسطه‌ی باصره، و انتزاع اخیر فعل خداست بدون واسطه، پس اختلاف آیات و اخبار به اعتبار اختلاف مباشر و اختلاف مراتب است و انحصار در قول خدا «الله یتوفّی الانفس» نیز صحیح است.

و اختلاف مباشر به اعتبار اختلاف نفوس است مانند مباشری که نفوس نباتی و حیوانی و انسانی را می‌گیرد، و در نفوس انسانی نیز مراتبی است پس بعضی از نفس‌هاست که خداوند آنها را بلا واسطه قبض روح می‌کند، و بعضی نفسها را ملك الموت قبض می‌کند و بعضی را ملائکه و رسولان. و مقبوض (قبض روح شده) ملائکه مقبوض ملك الموت و خداست و مقبوض ملك الموت مقبوض خداست.

و مقصود از ظلم نفس در اینجا غیر از آن چیزی است که در قول خدای تعالی: «فمنهم ظالم لنفسه» است، زیرا کسانی که به خودشان ظلم کرده‌اند در اینجا محکوم به آتش جهنّم هستند، ولی در آنجا محکوم به بهشت می‌باشند.

پس مراد از ظلم کننده‌ی به نفس در اینجا کسانی هستند که ملازم دار شرکشان شده و از خانه‌ی شرک به سوی خدا و رسولان خارج نشده‌اند. ولی مقصود در آنجا کسی است که از خانه‌ی شرکش به سوی خدا و رسول خارج شده ولیکن در آنجا ایستاده و در راه خدا هجرت نکرده و محکوم خانه‌نشینی و محروم از جهاد و هجرت است. و به عبارت دیگر: ظالم در اینجا در عالم صغیر کسی است که ملازم خانه‌ی نفس امّاره‌اش شده و از آنجا به ملك سینه‌اش (صدر) خارج نشده است، تا به رسول و قبول اسلام برسد، پس او در جهنّم طبعش مخلّد است و بعد از مرگ در جهنّم آخرت مخلّد می‌شود.

ولی ظالم در آنجا کسی است که از خانه‌ی نفس اماره‌اش به شهر سینه‌اش خارج شده و به رسول رسیده و اسلام را قبول کرده است به دلیل اینکه وارث کتاب یعنی کتاب نبوت شده است ولی از جهت اینکه احکام رسالت را قبول کرده و از شهر سینه‌اش به جهاد اکبر در تحصیل ولایت هجرت نکرده است، پس او محکوم به دخول بهشت است ولی درجه‌ی مجاهدین در تحصیل ولایت را ندارد.

و آنچه که از امام صادق علیه السلام در تفسیر ظالم به نفس روایت شده است، آن کس است که به دور خودش می‌چرخد و دور می‌زند... و مشعر به معنائی است که ما ذکر کردیم.

«قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ» گویند با این کثافت‌ها و پلیدی‌ها کجا بودید یعنی در چه حالی بودید تا اینکه با این پلیدی‌ها خارج شدید و چرا نفوستان را در زندگانی خود پا کیزه نکردید.

«قَالُوا» در حالی که عذر می‌آورند گفتند (می‌گویند) «كُنَّا مُسْتَظْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ» ما مستضعف روی زمین بودیم و اهل شرك بر ما غلبه کردند به نحوی که تغییر حال ما برای ما امکان نداشت.

«قَالُوا» از باب ردّ عذر آنها به ایشان می‌گویند «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» مگر زمین خدا وسیع نبود تا مهاجرت کنید، یعنی اگر تغییر در زمین خودتان ممکن نبود مهاجرت از آنجا که ممکن بود، و زمین اعم است از زمین عالم کبیر و زمین عالم صغیر و زمین کتب انبیا و سیر احوال آنها و زمین احکام ملت‌های مختلف، و تمییز آنها از مستقیم و غیر مستقیم.

«فَأُولَٰئِكَ مَا وَلَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» پس جای آنان دوزخ است و آن بد جایگاهی است، این سخن منافاتی بین خصوصیت نزول آیه و تعمیم آن که ذکر کردیم ندارد، و آن موافق با چیزی است که در اخبار به آن اشاره شده است.

«إِلَّا الْمُسْتَضَعْفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» اگر ظالمین به نفس، کسانی باشند که مقصّر هستند استثناء منقطع است و اگر اعم از مقصّر و قاصر باشد استثناء متصل است. زیرا کسی که در دار شرک نفس مانده و مقیم است بر حسب قوه‌ی نظری و عملی قدرت به خروج از آن را داشته است و یا نداشته است یا نمی تواند اوّلی مقصّر و دوّمی قاصر است.

مستضعف کسی است که بر حسب قوه‌ی عملی، قدرت بر اعمالی ندارد که قلبش را از آن چیزی که مانع افاضات خداوند می شود پاک گرداند، و بر حسب قوه‌ی نظری، قدرت بر تمیز بین حق و باطل را ندارد، لذا مفسرین قرآن، عبارت: «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً» را اشاره به کسانی می دانند که توانایی چاره اندیشی بر حسب عمل را ندارند - و عبارت «وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» را اشاره به آن کسانی می دانند که از جهت قوه‌ی نظری توانایی ندارند. گاهی نیز مستضعف به کسی که دین و مذهبی را نشنیده است، تفسیر می شود، و آن به همان معنی اوّل برمی گردد، زیرا که عجز یا از جهت اصل فطرت است، یا از جهت عدم وجود آگاهاننده.

«فَأُولَٰئِكَ» آنها با اینکه از دار شرکشان خارج نشده اند «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ» باشد که خداوند از مقیم بودن آنان در دار شرک، درگذرد.

«وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» که خدا بخشاینده و آمرزگار است، این بیان از قبیل عطف علت است.

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» وقتی از بیان حال مقصّر و قاصر که در دار شرک متوطن هستند فارغ شد خواست حال کسی را که از خانه‌ی شرک خارج می‌شود بیان کند، و او یا در ظاهر از خانه‌ی وطن صوریش خارج می‌شود، و یا در باطن از خانه‌ی نفس اماره‌اش در طلب اسلام خارج می‌شود و جهادی برای او نیست چون جهاد بعد از قبول اسلام و شناختن دشمنان با اذن نبی یا امام است.

یا اینکه مقصود این است که بعد از اسلامش در طلب ایمان از خانه‌ی صوری یا معنوی‌اش مهاجرت نماید، و برای این مهاجر، جهاد با مراتبی که دارد تصوّر می‌شود یا با اموال و انفس، یا فانی از اموال و انفس باشد به محض امر بدون وابستگی خاطر به غیر امر، یا حتی از امر فانی باشد و فقط برای خدا جهاد کند. و کسی را که از دار اسلام یا دار ایمانش به سوی دار شرک خارج می‌شود ذکر نکرد چون به آن اعتنان نکرد و (حکم آن) از مفهوم مخالف استفاده می‌شود، و به مهاجر بعد از اسلام فی سبیل الله به این آیه اشاره نمود که «وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

«يَجِدْ فِي الْأَرْضِ» ... منظور از «ارض» همه‌ی آن معانی است که برای آن پیش از این گفته شد.

«مُرَّ غَمًّا كَثِيرًا» از «رُغام» است و آن خاك است و به معنی محلّ رفتن و محلّ فرار است، و مقصود از آن محلّی است از زمین که در آنجا به تفرّج و تفریح می‌پردازند به نحوی که دماغ دشمنان به خاك مالیده شود.

«وَسَعَةً» یعنی توسعه در زمین یا در خودش، یا در معیشتش، یا در سیر ظاهری و باطنی، و بیان حال مهاجر بعد از اسلام را مقدم انداخت بر کسی که خارج می‌شود و به سوی اسلام از جهت شرافت آن، اگر چه در رتبه‌ی مؤخر است. و به کسی که به سوی اسلام خارج می‌شود اشاره نمود به قول خدای تعالی:

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ» و کسی که از خانه‌اش ظاهراً و باطناً خارج شود.

«مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» در حالی که مهاجر به سوی خدا و رسول او باشد لفظ «الی الله» را ذکر نمود تا اشاره به این بکند که کسی که از بیت شرك خارج شود در حالی که در طلب اسلام به سوی رسالت می‌رود چنین شخصی به سوی خدا می‌رود. چون منتهی به خدا می‌شود، و نیز برای اینکه رسول ﷺ مظهر خداست. لذا فقط «الی» را تکرار نکرد.

«ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ» و سپس مرگ چه اختیاراً با جذبه‌ی الهی و یا به اضطرار در سبیل ظاهری و باطنی، او را در رباید.

«فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» یعنی شایسته نیست که غیر خدا اجر او را متکفل شود، و در آن بشارت تامی برای آنان است.

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» پس خداوند می‌بخشاید بدیهایی را که از او زایل نشده است، و به او رحم می‌کند، به اینکه اجرش را بدون واسطه عطا نماید. و نزول آیه اگر چه در باره‌ی جندب بن حمزه است در وقتی که از مکه به سوی مدینه خارج شد و در راه مُرد. یا در باره‌ی نجاشی است که به سوی مدینه خارج شد و در راه مُرد. ولی این خصوصیت منافات با تعمیم آن ندارد.

وقتی مجاهدان و مهاجران را ذکر نمود خواست حکم آنان را در عبادت

بیان کند، پس فرمود:

آیات ۱۰۱-۱۱۰

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا
مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا
لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (۱۰۱) وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقِمْ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا
مِنْ وَرَاءِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ
وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ
أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَحِيدَةً وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدْيَىٰ مِنْ مَّطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا
أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۰۲)
فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ
جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (۱۰۳) وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ
تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا
لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَلَكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَاسِرِينَ
خَصِيمًا (۱۰۵) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۶)

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸) هَآأَنْتُمْ هَآؤُلَآءِ جَدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۱۰۹) وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا (۱۱۰)

ترجمه

و چون در سفر باشید، بر شما گناهی نیست که اگر می‌ترسید که مبادا کافران شمارا در بلا افکنند، نماز خود را کوتاه کنید که بیگمان کافران دشمن آشکار شما هستند. و چون در میان آنان بودی و خواستی برای آنان اقامه‌ی نماز کنی، باید گروهی از آنان با تو [به نماز] برخیزند و سلاحهای خود را نیز بگیرند، و چون به سجده روند، [گروه دیگر] در پشت شما [ایستاده] باشند و سپس گروه دیگر که [هنوز] نماز نخوانده‌اند، پیش آیند و همراه تو نماز بگذارند و احتیاط خود را حفظ کنند و سلاحهای خود را نیز بگیرند؛ [چرا که] کافران خوش دارند که شما از سلاحها و ساز و برگتان غافل باشید تا بناگاه به يك جمله بر شما بتازند؛ و بر شما گناهی نیست که اگر از باران [یا موانع دیگر] در رنج یا بیمار بودید، سلاحهایتان را بر زمین بگذارید، ولی احتیاطتان را داشته باشید؛ خداوند برای کافران عذابی خفّت بار آماده ساخته است. و چون نمازتان را برگزار کردید، خداوند را [در همه حال] ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته یاد کنید و چون امن و آسایش یافتید نماز را [به درستی] برپا دارید، که نماز بر مؤمنان واجب [و عبادتی] زماندار است. و در پیگرد قوم مشرک، سستی نورزید [زیرا] اگر شما درد و رنجی کشیده باشید، آنان نیز همانند رنجی که شما می‌برید، رنج برده‌اند؛ و انگهی شما امیدی به

خداوند دارید که آنان ندارید، و خداوند دانای فرزانه است. ما کتاب آسمانی را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم تا [بر مبنای آن و] به مدد آنچه خداوند به تو باز نموده است، بین مردم داوری کنی، و مدافع خیانت پیشگان مباش. و از خداوند آمرزش بخواه که خداوند آمرزگار مهربان است. و از کسانی که بر خود خیانت روا می‌دارند، دفاع مکن که خداوند خیانتگران گنهکار را دوست ندارد. اینان با مردم پنهانکاری می‌کنند، ولی نمی‌توانند چیزی را از خداوند پنهان بدارند، چرا که او در زمانی که شبانه سخنان [خدا] ناپسند می‌گویند، همراه آنان است و خداوند به آنچه می‌کنند چیره است. بهوش باشید که گیریم شما از ایشان در زندگانی دنیا دفاع کردید، آنگاه در روز قیامت چه کسی از آنان در برابر خداوند دفاع می‌کند یا چه کسی نگهبان ایشان است؟ و هر کس بدی یا بر خویش ستم کند، سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خدا را آمرزگار مهربان می‌یابد.

تفسیر

«وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» شرایط قصر و کیفیت آن احتیاج به بیان ندارد، و نفی جناح منافاتی با وجوب قصر ندارد، زیرا خدای تعالی بر طریق مخاطبات عرف و آداب ملوک سخن می‌گوید که نفی بأس و حرج از چیزی می‌کند و از آن امر اراده می‌کند. و پس از آنکه دانستی که نماز چیزی است که به سبب آن توجه به خدا حاصل می‌شود، و اصل در نماز، محمد ﷺ و ولایت او، سپس علیؑ و خلافتش می‌باشد، سپس اعمال قلبی و قالبی که از آن دو گرفته شده است و سبب توجه به خدای تعالی می‌شود... دیگر می‌توانی معنای سفر و صلوة و قصر را تعمیم بدهی.

«إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» اشاره به حکمت در تشریع قصر است نه اینکه تقیید حکم باشد پس منافاتی با وجوب قصر در حال امن

ندارد، علاوه بر آن حجیت مفهوم شرط، مسلم نیست، بلکه آن بر حسب مفهوم مانند سایر مجملات است، و اعتبار و عدم اعتبار آن محتاج به قرینه است.

و محتمل است که مقصود نماز خوف و قصر آن باشد به دلیل اینکه نماز خوف بعد از این آیه بیان می‌شود، و قصر مطلق نماز در سفر از قبیل مجملات می‌شود که برای ما بیان کرده‌اند.

«إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» استیناف است در موضع تعلیل.

«فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ» یعنی وقتی نماز را ادا کردید از ذکر خدا غافل نشوید و در حین جنگ منتظر نشوید که ذکر خدا را با ادب و آدابش بعد از جنگ به جای آورید بلکه در جمیع احوال خدا را یاد کنید، یا اینکه هر گاه که خواستید در وقت شدت خوف نماز بخوانید و نتوانستید همه‌ی مقررّات نماز را انجام دهید، پس نماز بخوانید بر هر حالی که نتوانستید به قرینه‌ی قول خدا که می‌فرماید: «فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ» آنگاه که از شدت خوف ایمن شدید «فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ» یعنی نماز را با شرایط و آداب مقررّ آن در سفر تمام کنید، یا هر وقت که در وطن‌هایتان یا در محل اقامتتان مطمئن شدید نماز را با اتمام رکعات آن تمام کنید.

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» لفظ «موقوت» تأکید «کتبا» است، زیرا موقوف به معنی مفروض در اوقات است و معنی آن این است که واجب شده است واجب شدنی، یعنی ماتأکید کردیم در حفظ نماز و عدم ترك آن در هر حالی از احوال، زیرا آن تا حدّ کمال در وجوب

رسیده است.

«وَلَا تَهِنُوا» عطف است به اعتبار آنچه که از تأکید و جوب نماز فهمیده می‌شود یعنی بر نماز محافظت کنید در مورد تسلط بر آن قوم و سستی به خرج ندهید.

«فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ» تا اینکه آنها را بکشید یا اسیر کنید یا تسلیم شوند.

«إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ» استیناف و در جای تعلیل نهی است و تشجیع آنان است بر جهاد بدان سبب که رنج و زحمت مسلمانان بیشتر از رنج و زحمت کافران نیست. بلکه رنج کافران بیشتر است، چون مجاهدان از خدا امید پاداش دارند.

«وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» پس خداوند می‌داند آنچه را که به حال شما و ثبات شما بر ایمان و عدم وابستگی شما به دنیا (مانند زنان)، مفید و اصلح است همانا جهاد است، و شما را بر وفق حکمت و علمش به دقایق مصالح که بر شما ظاهر نمی‌شود ترغیب به جهاد می‌کند، و خداوند با دقیق‌ترین وجه و متقن‌ترین صنع تدبیر می‌کند تا شما را در بیشتر کمالات متمکن سازد.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ» یعنی کتاب نبوت که ظهور آن به وسیله‌ی قرآن است، جمله استیناف است جهت تأدیب امت به سبب بودن خطاب به محمد ﷺ یا تأدیب محمد ﷺ است اصالةً و تأدیب امت اوست بالتبع.

«بِالْحَقِّ» حق مطلق، همان خدای تعالی است و حق مضاف، مشیت خداست که حق مخلوق نامیده می‌شود که به سبب حق مطلق آفریده شده است و